

## تأثیرپذیری فردوسی از کلینی

مهدی دشتی\*

### چکیده

دیباچه شاهنامه، سندی است، گویا بر عقائد و باورها، اهداف و انگیزه‌ها و نیز منابع فردوسی در سرایش شاهنامه. در این نوشتار برآنیم تا مستنداً آشکار سازیم که از جمله منابع اصلی حکیم طوس در این دیباچه، کتاب الکافی مرحوم ثقة الاسلام کلینی (م: ۳۲۹ ق) است. مشابهت‌ها و در واقع یگانگی‌ها میان مضامین دو کتاب به اندازه‌ای است که احتمال هر فرضی جز تأثیری آگاهانه و عامدانه را به یکسو می‌نهد و نشان می‌دهد که فردوسی این حکیم شیعی متأله چگونه از نخستین و مهم‌ترین مجموعه حدیثی شیعه، به نحوی هنری، عمیق و آگاهی بخش سود برده و در عین حال هویت فرهنگی خویش و کتابش را معین ساخته است. و البته این تأثر که چنانکه خواهیم دید نه از سر اتفاق و توارد که کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است، به مخاطبان این پیام را می‌رساند که غرض از نظم شاهنامه نه احیای داستانهای کهن و فرهنگ فسرده گذشتگان؛ بلکه ریختن فرهنگ ناب اسلامی در ظرف این روایات و انتقال این مظهر اصیل به مردمی است که در روزگار غلبه نامردمی ها امکان آشکار و مستقیم سخن گفتن با ایشان نبود. و ظاهراً همین، سبک و سیاقی شد که بعدها دیگر نویسندگان و شاعران بدان تأسی جستند و دانه معنا و حقایق مطلوب را در ظرف قصه‌ها و حکایت‌ها آوردند و البته مخاطبان را تحذیر دادند که اسیر صورت داستانها نگردند و مظهر را متوجه باشند.

### واژه‌های کلیدی

فردوسی، کلینی، کافی، خرد، دیباچه شاهنامه.

### مقدمه

دیباچه شاهنامه در واقع آخرین بخش از این کتاب سترگ است که حکیم طوس سرود و بر تارک آن نهاد تا شاهنامه را فرجامی نیکو بخشد، فرجامی گویای عقائد و باورها، منابع کار، اهداف و انگیزه‌ها و در یک کلام مفتاح فهم این کاخ بلند که از باد و بارانش ناید گزند. بنابراین فهم دقیق این دیباچه و مضامین و اشارات آن، واجد اهمیتی ویژه است که با وجود کوشش‌های ارزنده‌ای که در این راه شده<sup>۱</sup> باز سخن ناتمام است.

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران dashti@atu.ac.ir

هدف این پژوهش این است که این نکته را مستنداً آشکار سازد که فردوسی در دیباجه شاهنامه، بشدت متأثر از کتاب الکافی مرحوم ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی رازی (م: ۳۲۹ ق) محدث بزرگ شیعه امامیه است<sup>۲</sup> و البته این تأثر نه از سر اتفاق و توارد که کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است تا به خوانندگان این پیام را برساند که غرض از نظم شاهنامه نه احیاء داستان‌های کهن و فرهنگ فسرده گذشتگان؛ بلکه ریختن فرهنگ ناب اسلامی در ظرف این روایات و انتقال این مظلوف اصیل به دست مردمی است که در روزگار غلبه نامردمی‌ها،<sup>۳</sup> امکان آشکار و مستقیم سخن گفتن با ایشان نبود. لذا فرمود:

تو این را دروغ و فسانه بدان

به یکسان روشن زمانه بدان

از هر چه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

(همان، ۲۲۸، ب ۱۰۶)

و گویی این، سبک و سیاقی شد که بعدها دیگر نویسندگان و شاعران بدان تاسی جستند و دانه معنا و حقایق مطلوب را در ظرف قصه‌ها و حکایت‌ها آوردند و البته مخاطبان را تحذیر دادند که اسیر صورت داستان‌ها نگردند و مظلوف را متوجه باشند و آنرا جدا و نامنبعث از ظرف بدانند:

زین قدح‌های صورکم باش مست

تا نگریدی بت تراش و بت پرست

از قدح‌های صور بگذر مه ایست

باده در جامست لیک از جام نیست

(مولوی، ۱۳۷۴: ۳/ ۸۳۹)

فردوسی و کلینی هر دو هم عصرند،<sup>۴</sup> هر دو شیعه‌اند<sup>۵</sup> و هر دو کتاب خود را با بحث عقل آغاز کرده‌اند<sup>۶</sup> و با توجه به آنکه هر دو در زمانه‌ای می‌زیستند که چه در میان اشاعره و معتزله<sup>۷</sup> و چه زردشتیانی که سعی در اصلاح و احیاء خود داشتند،<sup>۸</sup> بدین بحث توجهی خاص می‌شد، گویی هر دو - فردوسی و کلینی - خواسته‌اند تا با ایراد این بحث در پیشانی کتاب خویش، هم هویت فرهنگی و اعتقادی خود را بروشنی معین سازند و هم خط فاصلی میان سخن خود و دیگر سخن‌ها کشند تا از انتساب به فرق ظاهراً اسلامی و یا زرتشتی مآبی و زروانی‌گری و نظائر آن در امان مانند و ممتاز شوند.<sup>۹</sup>

البته در این نوشتار به دلیل تنگی مجال تنها به بررسی و مقایسه مضامین سی و دو بیت نخستین از دیباجه شاهنامه با کتاب الکافی کلینی می‌پردازیم و آن را در پانزده بند عرضه می‌داریم و مابقی را به فرصتی دیگر می‌سپاریم،<sup>۱۰</sup> امید که مفید افتد و راهگشا باشد ان شاء الله.

## بحث

۱.

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۰۹/۱، ب ۱)

فردوسی، دیباجه را با نام کسی آغاز می‌کند که مالک جان و خرد و به عبارتی سرور و مولای آن است؛ کلینی نیز در نخستین حدیث از کتاب کافی، تصریح دارد که الله، خالق عقل و مالک آن است و در برابر، عقل نیز عبد و مطیع حق است، چنانکه چون آفریده شد و حق با او سخن گفت و بدو امر و نهی کرد، تبعیت کرد؛ لذا الله بدو فرمود که مخلوقی محبوبتر از تو نیافریدم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱، ح ۱ نیز ۲۶/۱، ح ۲۶).

در مصراع دوم، فردوسی حدّ معرفت عقلانی را فهم و قبول مالکیت و سروری حق می‌داند و طی طریق بیش از آن؛ یعنی فهم خود حق و چستی وی را بر عقل، ناممکن. کلینی نیز در مقدمه خود بر کافی به همین امر تصریح دارد: و ذهلت العقول أن تبلغ غایه نهایته (همان، ۳). و البته این مطلب منبث از قرآن کریم است (انعام/۱۰۰) و نیز سخن امیر المومنین (ع) که درباره الله فرمود: لا یناله غوص الفطن؛ یعنی او برتر از آنست که افکار ژرف اندیش، حقیقت و چستی وی را دریابد (نهج البلاغه، ۱۳۸۳: ۱۳).

جالب اینجاست که فردوسی در این مصراع، تعبیر "اندیشه" را به کار برده و کلینی در کافی به نقل از امام صادق (ع)، اندیشه را نشانه عقل برشمرده است: ان لكل شیء دلیلاً و دلیل العقل التفكير (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۶/۱ بخشی از حدیث ۱۲).  
۲.

خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده و رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فرزنده ماه ناهید و مهر
	(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ص ۲۰۹-۲۱۰، ب ۲ و ۳)

مضامین دو بیت مذکور ضمن آنکه برابر است با مضامین آیاتی از قرآن کریم همچون اعراف/۱۸۰، رعد/۱۶، آل عمران/۱۸۹، بقره/۱۶۰، نحل/۱۲ و جاثیه/۴؛ در عین حال مطابقت دارد با بخشی از حدیث بلندی از امام صادق (ع) که مرحوم کلینی آن را در کافی آورده است (همان: ۱۳/۱، ح ۱۲). حضرت (ع) در این حدیث، عقل را راهنمایی معرفی می‌کنند که از جانب الله قرار داده شده تا خردمندان را بدین نکته رهنمون شود که اوست مدبر و کارگردان همه خلق و به نص آیاتی از قرآن کریم همچون نحل/۱۲، مؤمن/۷۰ و جاثیه/۴ تصریح می‌نمایند که دلالت دارد، بر هستی حق و ربوبیت او برای خردمندان از طریق روزی دهی، رهنمایی و مدبری آسمان و زمین و کل عالم.  
۳.

زنام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
	(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۰، ب ۴)

در مصراع نخست، فردوسی حق را از نام و نشان و گمان ما یعنی معرفت ناشی از درک و وصف ما بالاتر می‌داند و در مصراع ثانی پاسخ این سؤال مقرر را می‌دهد که چرا؟ و می‌گوید زیرا که او، نگارنده (مصور و خالق) دارای گوهری (= ذاتی) بر شده و بالاتر از گوهر مخلوق است؛ لذا مخلوق از درک و وصف او عاجز است.

کلینی نیز در کافی در کتاب التوحید بابی با عنوان "النهی عن الصفه بغير ما وصف به نفسه تعالی" آورده که طی آن همین مضامین، بر مبنای احادیث اهل البیت علیهم السلام تبیین شده است، بدین شرح که مخلوق نمی‌تواند حق را وصف کند و این کار ممنوع است و تنها باید بدانچه که حق خود را بدان وصف کرده اکتفا کند؛ چرا که او خالق است و ادنی مشابهتی با مخلوق ندارد و آنان که او را وصف می‌کنند در واقع او را شبیه مخلوق پنداشته‌اند (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/۱).

۱۰۰، ح ۱) و الله، اعلی و اجل و اعظم است از اینکه به کنه صفت او توان رسید (همان، ۱/ ۱۰۲، ح ۶) و او خالق است و مخلوق نیست و خلق می‌کند هر آنچه را که بخواهد، و می‌نگارد هر آنچه را که بخواهد (همان، ۱/ ۱۰۳، ح ۱۰).  
۴.

به بینندگان آفریننده را      نینمی مرنجان دو بیننده را  
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۵)

این سخن فردوسی گذشته از آنکه مطابق است با قرآن کریم (انعام / ۱۰۳ و اعراف/ ۱۴۳) و عقل در عین حال پاسخی است به عقائد انحرافی که در میان مسلمانان پیدا شد و مدون گشت، مبنی بر اینکه خداوند را با چشم سر می‌توان دید (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۰۸ - ۱۲۴ و مهدی دشتی، ۱۳۸۴: ۱۴۳ - ۱۴۴) و جالب اینکه علمای بزرگ مکتب خلفا از متقدمین همچون احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ ق)، مالک بن انس (م: ۱۷۹ق) و محمد بن ادریس شافعی (م: ۲۰۴ ق) تا متأخرین همچون شیخ محمد عبده (م: ۱۳۲۳ ق) بر این اعتقاد نادرست، پیوسته پای فشرده‌اند و آن را به انحاء گوناگون توجیه کرده‌اند (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۱۷ - ۱۲۱) و حتی بعضی از ادبای متعصب پیرو مکتب مذکور، فردوسی را به دلیل همین بیت، هدف ناسزای خویش قرار داده‌اند.<sup>۱۱</sup>  
و اما کلینی در کتاب التوحید کافی، بابی را بدین امر؛ یعنی ناممکن بودن رؤیت حق با چشم سر، اختصاص داده و با ذکر هشت حدیث از ائمه، صلوات الله علیهم، استدلالات ایشان را در این باره که بر مبنای آیات قرآنی و عقل استوار است، بیان داشته است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۵ - ۹۸).

۵.

نه اندیشه یابد بدو نیز راه      که او برتر از نام و از جایگاه  
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۶)

در باب مضمون مصراع اول و موافقت فردوسی با کلینی پیش از این سخن گفتیم؛ لذا می‌گذریم و تنها تذکار می‌دهیم که تکرار این مضمون، نشانه تأکید است و تأکید از حیث بلاغت، در وقت انکار مخاطب است؛ یعنی فردوسی در زمانه‌ای می‌زیسته که وصف حق به نام اندیشه و عقلانیت یا دریافت‌های سلوکی، امری ممکن و ممدوح شمرده می‌شد و وی ناچار بود، برای شکستن این ظلمت متراکم بدین تأکید و تکرار روی آورد، چنانکه پس از این هم باز بر این معنا تأکید می‌ورزد:

ستودن نداند کس او را چو هست	میان بندگی را بیایدت بست
خرد را و جان را همی سنجد او	در اندیشه سخته کی گنجد او
بدین آلت رای و جان و زبان	ستود آفریننده را کی توان
به هستیش باید که خستو شوی	ز گفتار و پیکار یکسو شوی
	(همان، ۲۱۰ - ۲۱۱، ب ۹ - ۱۳)
ازین پرده برتر تو را کار نیست	زهستی بر اندیشه دیدار نیست
	(همان، ۲۱۲، ب ۱۶)

کلینی نیز علاوه بر آنچه گفتیم بابی در کافی آورده با عنوان «باب النهی عن الکلام فی کیفیه» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۲)

که بر مبنای احادیث اهل البیت، علیهم السلام، معلوم می‌دارد که سخن گفتن در باب چیستی حق، امری ناروا، ممنوع و مهلک است، چنانکه امام باقر(ع) فرمودند: «تکلموا فی کل شیء و لا تتکلموا فی ذات الله». یعنی در باب هر چیز سخن گوید، مگر در باب چیستی ذات حق. (همان: ص ۹۲ ح ۱) و باز فرمودند: «ایاکم و التفکر فی الله و لکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه». یعنی بپرهیزید از تفکر در چیستی حق و البته اگر خواستید که به عظمت او بنگرید، پس بنگرید به عظمت آفرینش او (همان، ۹۳، ح ۷) و حضرت(ع) صریحاً از گفتار و پیکار در باب چیستی حق منع کردند و فرمودند: «ایاک و الخصومات فانها تورث الشک و تهبط العمل و تردی صاحبها. یعنی بترس از گفتار و پیکار در باب چیستی حق چرا که آن موجب شک و نابودی عمل تو می‌شود و صاحبش را هلاک می‌سازد (همان، ص ۹۲ ح ۴) و فقط باید هستی حق را معترف باشید و بگوئید لا اله الا الله الواحد الذی لیس کمنله شیء (همان، ص ۹۲ ح ۳).

فردوسی نیز همسو با همین معنا چنین سرود:

۶.

به هستیش باید که خستو شوی	زگفتار و پیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه	بژرفی یفرمانش کردن نگاه
	(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۱، ب ۱۴)

فردوسی پس از ابیات نخستین و بحث‌های اصولی و مقدماتی، مخاطب را به اطاعت و بندگی حق و جست و جوی راه بندگی آنگونه که حق فرمود، دعوت می‌کند؛ بویژه می‌خواهد که انسان با بصیرت در این مسیر قدم بردارد و در امر عبادت، ژرف اندیش باشد. این معانی ضمن آنکه مطابق است با مفاد آیاتی از قرآن کریم (ذاریات/ ۵۶، انبیاء/ ۲۵ و یوسف/ ۱۰۸) در عین حال مطابق است با مضمون حدیثی که در بند پیش از کافی کلینی نقل کردیم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۲، ح ۳) و نیز این روایت که امیر المؤمنین(ع) فرمودند: «الا لاخیر فی عبادة لیس فیها تفکر: هان! آگاه باشید، هیچ خیری نیست در عبادتی که در آن ژرف اندیشی نباشد (همان، ۱/ ۳۶، ح ۳).

۷.

توانا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر برنا بود
	(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۱ / ۱، ب ۱۵)

مصراع اول از بیت بالا تطابق تام دارد با حدیثی که کلینی در کافی از امیرالمؤمنین(ع) آورده است (کلینی، ۱۳۶۳: ۴۸/۱، ح ۲). حضرت(ع) با بیانی مؤکد خطاب به طالب علم می‌فرماید که علم موجب فزونی‌ها و تواناییهای بسیار معنوی می‌گردد؛ از جمله تواضع، دوری از حسد، فهم، صدق، معرفت، رحمت، سلامت، ورع، نجات، عاقبت، وفا، رضا، مدارا، دوری از گناهان، هدایت و دوست داشتن نیکو ترین نیکوان.

مصراع دوم نیز گویای مضمون حدیثی است که دقیقاً پیش از حدیث یاد شده آمده است که طی آن امیرالمؤمنین می‌فرمایند: جان‌های خویش را به بدیع حکمت، نشاط و طراوت و تازگی بخشید؛ چرا که جان‌ها نیز مانند بدن‌ها، خسته و فرسوده و کند و پیر می‌گردد<sup>۱۲</sup> (همان، ۴۸/۱، ح ۱) و نیز مطابق است با حدیثی از رسول خدا(ص) که فرمودند: سخن ما، دل‌ها را تازه و درخشان می‌گرداند، همانا دل‌ها نیز همچون شمشیر زنگار می‌گیرد و پاکی و درخشش و تازگی و جوانی آن به واسطه سخن ماست (همان، ۴۱/۱، ح ۹).

چه گفت آن سخنگوی مرد از خرد      که دانا ز گفتار او بر خورد  
 خرد بهتر از هرچه ایزد داد      ستایش خرد را به از راه داد  
 (فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۲، ب ۱۷ و ۱۸)

در بیت اول، فردوسی سؤالی را مطرح می‌کند که بس مهم است و در واقع تمهیدی است برای بیان امری عظیم. او می‌پرسد: آن سخنگوی مرد، درباره خرد چه چیزی را گفت که شخص دانا پیوسته از گفتار او بهره‌مند خواهد شد؟ با طرح این سؤال، در خواننده شوق و انگیزه‌ای وافر بوجود می‌آید تا مفاد سخن آن مرد سخنگوی را دریابد. فردوسی، این نیاز را پاسخ داده به تقریر سخن وی و به عبارتی بیان مقول قول آن مرد سخنگوی، می‌پردازد و در بیت بعد می‌گوید: بهترین چیزی که ایزد تو را داده است، خرد است و بهترین راه حمد و ستایش خرد، دادورزی است. و جالب اینجا است که آنچه مرد سخنگوی در باب خرد گفت که برای هر انسان دانایی پیوسته مفید خواهد بود، برابر است با مفاد نخستین حدیث از کتاب العقل و الجهل کافی که خداوند خطاب به عقل می‌فرماید: قسم به عزت و جلالم که مخلوقی محبوب تر از تو نیافریدم و کامل نمی‌کنم تو را مگر در وجود کسی که او را دوست بدارم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/۱۰۱، ح ۱) و نیز حدیثی که طی آن جنود عقل شمرده شده که از آن جمله یکی هم عدل است که عقل را در مقابله با جور یاری می‌کند و به عبارتی دیگر بزرگداشت عقل را از طریق دادورزی ممکن می‌سازد (همان، ۱/۲۱، ح ۱۴).

حال با این توجه، آن سخنگوی مرد چه کسی می‌تواند باشد؟ به گمان ما انسب آن است که مراد فردوسی از آن سخنگوی مرد در این بیت خاص، محدث (= سخنگوی) بزرگوار مرحوم ثقة الاسلام کلینی است، کسی که همه دانایان این امت از آن هنگام که وی کتاب کافی را تألیف کرده تا به امروز و تا هر زمان که این کتاب باقی است، از ثمرات آن بهره‌مند گشته و خواهند شد<sup>۱۳</sup> و مضامین دیباجه شاهنامه چه آنها که پیش از این بیت آمده، چنانکه دیدیم و چه آنها که پس از این آمده چنانکه خواهیم دید همه از کتاب سترگ او برگرفته شده است و آیا این همه قرائن، گواه روشنی نیست بر آنچه که مدعای ما است؟

خرد رهنمای و خرد دلگشای      خرد دست گیرد به هر دو سرای  
 (فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۲، ب ۱۹)

**خرد رهنمای؛** مطابقت تام دارد با این حدیث که العقل دلیل المؤمن (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/۲۵، ح ۲۴) و نیز احادیثی دیگر همچون: صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله (همان، ۱/۱۱، ح ۴) و ان لله علی الناس حجتین حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبياء و الائمه عليهم السلام و اما الباطنه فالعقول (همان، ۱/۱۶، بخشی از ح ۱۲).

**خرد دلگشای؛** امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید که هر ظرفی به واسطه مظروفش پر می‌شود، مگر ظرف علم که به واسطه علم، گشایش می‌یابد (نهج البلاغه، ۱۳۸۳: ص ۵۰۵). کلینی نیز در کافی از امام موسی بن جعفر، علیهما السلام، روایت کرده که فرمودند: الطاعة بالعلم والعلم بالتعلم و بالتعلم بالعقل يعتقد؛ یعنی طاعت و بندگی بر مبنای علم الاهی است و این علم از طریق یادگیری حاصل می‌شود. و یادگیری و علم آموزی نیز به سبب عقل صورت می‌پذیرد و منعقد می‌گردد (کلینی، ۱۳۸۳: ۱/۱۷، بخشی از ح ۱۲) در نتیجه تا عقل نباشد، تعلمی و نهایتاً دلگشایی و شرح صدری حاصل نمی‌شود.

خرد دست گیرد به هر دو سرای؛ شخصی از امام صادق(ع) پرسید که «ما العقل» یعنی خرد چیست؟ فرمودند: «العقل ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان». یعنی خرد آن چیزی است که خداوند به سبب آن اطاعت و بندگی می‌شود(در دنیا) و بهشت کاملاً به دست آورده می‌شود(در آخرت). (همان، ۱۱ / ۱، ح ۳؛ همان، ح ۶).

۱۰.

ازو شادمانی وزویت غمیست      وزیت فزونی وزویت کمیست

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۲/۱ پانوش ۳)

یعنی خرد سبب شادمانی است، اگر آن را به کار بندیم و غم نتیجه می‌شود، اگر خرد را ترک گوئیم و به همین ترتیب در فزونی خواهیم بود، اگر خردورز باشیم و در خسران و زیان خواهیم بود، اگر خرد را کنار نهمیم و جالب است که مطابق همین معنا در کافی کلینی در ضمن حدیثی از امام صادق(ع) روایت شده که حضرت(ع)، جنود عقل و جهل را بر می‌شمرند که از آن جمله فرح و شادمانی است برای عقل و در برابر، حزن است برای جهل که ضد عقل است و نیز غنا و فزونی و توانگری است، برای عقل و فقر است و کمی برای جهل (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۲ و ۲۳، ح ۱۴).

۱۱.

ازویی به هر دو سرای ارجمند      گسسته خرد پای دارد به بند

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۱۴، ب ۲۳)

مصراع اول، برابر است با این حدیث از امام کاظم(ع) که فرمودند: «اکملهم عقلاً ارفعهم درجه فی الدنيا والآخرة» یعنی آن کسی که از حیث عقل از دیگران کامل‌تر است، درجه او در دنیا و آخرت از همه بالاتر و ارجمند تر است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۶، بخشی از ح ۱۲).

و مصراع دوم، مطابق است با این سخن امام کاظم(ع) که فرمودند: کسی که خرد ورزد، قناعت پیشه کند و در اثر قناعت، بی‌نیازی یابد و کسی که خرد را رها کند، همواره پای در بند فقر خواهد داشت(همان، ۱۸/۱، بخشی از ح ۱۲).

۱۲.

خرد چشم جانست چون بنگری      که بی چشم شادان جهان نسپری

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۱۴، ب ۲۴)

مضمون مصراع اول مطابق است با حدیثی که پیش ازین در بند نهم آوردیم که خداوند برای بندگان، دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری که انبیاء اند و ائمه، علیهم السلام، و حجت باطنی که عقل است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۶، بخشی از ح ۱۲). و مصراع ثانی، گذشته از جنبه قیاس تمثیلی که دارد یادآور حدیثی است که در بند دهم گذشت.

۱۳.

نخست آفرینش خرد را شناس      نگهبان جانست و آن سه پاس

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان      کزین سه بود نیک و بد بی گمان

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۱۴، ب ۲۵ و ۲۶)

کلینی نیز چنین روایت کرده که ان الله عز و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۱، ح ۱۴). و نیز دعامة الانسان العقل... و هو دليله و مبصره و مفتاح امره. یعنی حافظ و نگهدار انسان، عقل اوست و عقل، راهنما و بینائی بخش و گشاینده کار اوست (همان، ۱/ ۲۵، ح ۲۳).  
۱۴.

### بدانش ز داندگان راه جوی      بگیتی پیوی و بهر کس بگوی

(فردوسی، ۱/ ۱۳۸۲: ۲۱۵، ب ۳۰)

این بیت، دو سؤال اساسی را برمی‌انگیزد: این داندگان کیانند که به واسطه دانشی که از ایشان فراگرفته می‌شود، راه هدایت آشکار می‌شود؟ و این چه دانشی است که باید پس از تحصیل آن، درجهان بپویم و به هر کس بگوئیم و ابلاغ کنیم؟ کلینی پاسخ ما را می‌دهد، پاسخی که به گمان ما، مراد فردوسی است: امام صادق(ع) فرمودند: مردم بر سه دسته‌اند: داندغه(عالم)، یادگیرنده(متعلم) و زباله ای که سیل با خود می‌آورد(غشاء). پس مائیم(ائمه صلوات الله علیهم) آن داندگان و شیعیان مابند آن یادگیرندگان و سائر مردم نیز غشاء(کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۳۴، ح ۴) و این دانش، اسلام و به عبارتی علم الهی است که فقط از طریق پیامبر اکرم و و اوصیاء طاهرینش باید فراگرفته شود و وظیفه‌مندیم که پس از یادگیری به جهانیان بیاموزیم، چنانکه کلینی بابتی را در کتاب فضل العلم کافی با عنوان «باب بذل العلم» اختصاص داده که طی آن ائمه، صلوات الله علیهم، فرموده اند که «زكاة العلم ان تعلمه عبادالله»؛ یعنی زکات یادگیری دانش الهی از طریق ما، آنست که این دانش را به بندگان الله یاد دهید (همان، ۱/ ۶۱، ح ۳).  
۱۵.

### چو دیدار یابی بشاخ سخن      بدانی که دانش نیاید به بن

(فردوسی، ۱/ ۱۳۸۲: ۲۱۵، ب ۳۲)

راستی این کدامین درخت سخن است که از یکسو با رو ثمرش، دانش است و از دیگر سو، ریشه در نامحدود دارد؟ اگر سخن مخلوق باشد که می‌دانیم گاهی بر دانش دارد و گاه جهل و باطل و در عین حال محدود است، پس این درخت، باید درخت سخن خالق باشد و نه مخلوق. با این توجه اگر در نظر بگیریم که برابر عربی سخن، حدیث است، دیگر معنا روشن می‌شود که مراد از شاخ سخن، درخت حدیث است، حدیث ائمه، صلوات الله علیهم، که از یکسو علم و حکمت الهی را عرضه می‌دارد و از سوی دیگر به پیامبر اکرم(ص) می‌رسد و از ایشان به جبرئیل و از جبرئیل به الله و چون الله نامحدود است؛ پس بار و میوه این درخت نیز نامحدود خواهد بود. و اما مرحوم کلینی همین معنا را با روایت حدیثی از امام صادق(ع) چنین آورده که حضرت(ع) فرمودند: سخن من، سخن پدرم و سخن پدرم سخن جدم و سخن جدم سخن حسین است و سخن حسین، سخن حسن و سخن او، سخن امیر المؤمنین و سخن امیرالمؤمنین، سخن رسول الله است و سخن رسول الله(ص)، قول الله عزوجل است<sup>۱۴</sup> (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۳، ح ۱۴).

### نتیجه

چنانکه مشاهده شد، یگانگی میان سخن فردوسی و کلینی به قدری است که نمی‌توان اتفاق یا توارد را عامل آن دانست و خرد و متن ما را به یک نتیجه می‌رساند که فردوسی، کتاب کافی مرحوم کلینی را دیده، خوانده و مفاهیم آن را کاملاً



جذب فرهنگی کرده و آنگاه در بیانی هنری، عرضه داشته است و بدین ترتیب تنها اثر حماسی را رقم زده که با بحث خرد و دانش الاهی آغاز می شود و بدین ترتیب خط بطلانی می کشد، بر سخن آنان که شاهنامه را هم ردیف دیگر آثار حماسی و اساطیری، دروغ و فسانه یا مبین ناخودآگاه جمعی و ذهن بشر ابتدایی و نظائر آن می دانند.<sup>۱۵</sup> علاوه بر این معلوم می شود که فردوسی شیعه امامیه اثنا عشریه است؛ چرا که کلینی پرچمدار این مکتب است<sup>۱۶</sup> و در کتاب الحجۃ کافی، این مطلب را بروشنی مبرهن و مبین ساخته و باز در ابواب التاریخ آن، این بزرگواران را معرفی کرده است. و نکته آخر آنکه، سرّ این معنی که فرمود:

پی افکندم از نظم کاخی بلند      که از باد و بارانش ناید گزند

نیز روشن می شود که چون در ظرف این داستان های کهن، مظلوف علم و دانش الاهی (اسلام) ریخته شده است، لذا کهنه نمی شود و سستی نمی پذیرد. چنانکه خداوند نیز در کتاب عزیزش فرمود: «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص/ ۸۸). امام باقر(ع) در معنای آن فرمودند: هر چیزی نابود می شود جز دین خدا(اسلام) و صاحبان آن (پیامبر اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم) و هر کس که بدان عامل باشد (صدق، ۱۳۹۸ ق: ص ۱۴۹ و ۱۵۰).

#### پی نوشت ها

۱. از جمله رک: امید سالار، ۱۳۸۱: ص ۱۰۶-۱۲۱؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ص ۳۵۷-۳۷۰؛ ابوالحسنی(منذر)، ۱۳۷۸: بوسه بر خاک پی حیدر؛ فاطمی، ۱۳۷۶: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹؛ مهاجرانی، ۱۳۷۲: خداوند جان و خرد؛ جهانبخش، ۱۳۷۷: یادنامه استاد ایرج افشار؛ رزمجو، ۱۳۸۸: ص ۲۹-۴۹.
  ۲. اگر تعبیر شیعه امامیه به کار بردیم تنها از باب تأکید بر پیروی از امامت ائمه اثنا عشر(ع) بود و الا شیعه و تشیع، فرقه پذیر نیست و اختلاف هایی که به پیروان اهل البیت(ع) نسبت داده اند اندکی صحت دارد و بیشتر آن نارواست. جهت تفصیل --> عسکری، ۱۳۸۸: ۱۱۱/۲-۱۳۷.
  ۳. جهت تفصیل رک: جعفریان، ۱۳۷۵: ۳۲۷/۲-۳۳۱.
  ۴. کلینی در ۳۲۹ هجری در گذشته(کلینی، ۱۳۶۳: مقدمه ص ۳۹) و این دقیقاً همان سالی است که از نظر اغلب پژوهندگان، فردوسی پا به عرصه خاک نهاده است. (رزمجو، ۱۳۸۸: ۹/۱).
  ۵. در باره مذهب فردوسی که تشیع اثنا عشری است مقالاتی متعدد نوشته شده که به گمان بنده حقیر اقوای همه، مقاله ممتع استاد احمد مهدوی دامغانی است رک: حاصل اوقات(مجموعه ای از مقالات استاد.)، به اهتمام سید علی محمد سجادی، ص ۵۵۷-۶۰۰، تهران: سروش، ۱۳۸۱.
  ۶. این مطلب گذشته از آنکه قرینه ای است بر تأثر فردوسی از کلینی در عین حال بیانگر این نکته اساسی است که اسلام حق مبتنی بر عقلانیت است و لذا از کتب حدیثی آن تا منظومه های حماسیش، توجه به عقل در سرلوحه کار قرار دارد. امری که در سایر منظومه های حماسی جهان نشانی از آن نمی بینیم و البته این عقلی است که خالق عقل آنرا تبیین و معرفی کرده و حاصل یافته های بشری در باب عقل نیست.
  ۷. برای نمونه رک: سبحانی، ۱۳۷۸: ۲۲۹/۲ به بعد.
  ۸. برای نمونه رک: تفضلی، ۱۳۵۴، ترجمه دانای مینوگ خرد.
- این کتاب که صورت کنونی آن متعلق به دوره اسلامی است(معین:ذیل دانای مینوگ خرد) برخی را بدین اشتباه انداخته که مطالب

شاهنامه در باب خرد متأثر از آن است، پاسخ بدین نظر اشتباه، مجالی دیگر می‌طلبد تنها بدین نکته از مطالب عقلانی! مینوی خرد اکتفا می‌کند که اهریمن، خالق است؟! و افراسیاب را مانند ضحاک و اسکندر، جاویدان و بی مرگ خلق کرده است! که البته بعداً اورمزد آنان را فناپذیر می‌سازد؟! (مینوگ خرت، فصل ۸ بندهای ۲۹-۳۰ به نقل از کیانیان، ص ۱۲۹، پانوش ۶).

۹. مع الوصف در دوره معاصر، بسیاری کوشیده‌اند تا فردوسی را منتسب به هر گروه و فرقه‌ای از معتزلی و اسماعیلی گرفته تا زرتشتی گری و نظائر آن بنمایند الا تشیع اثناعشری، برای آشنایی با صاحبان این سخنان و پاسخی به توهمات ایشان: رک: رزمجو، ۱۳۸۸: ۳۷/۲-۴۹.

۱۰. آنچه در این مقاله عرضه می‌شود تنها بخشی است از مطالبی که به هنگام تدریس شاهنامه در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی، توفیق ایراد آن داشته‌ام.

۱۱. مقصود، نظامی گنجوی است که در منظومه مخزن الاسرار خویش ضمن تصریح به رؤیت حق با چشم سر به فردوسی نیز کنایهٔ چنین تاخته

دیدنش از دیده نباید نهفت  
دیده پیمبر نه به چشمی دگر  
کوری آن کس که بداده نگفت  
بلکه بدین چشم سر، این چشم سر  
(نظامی، ۱۳۷۶: ص ۱۹ ب ۲ و ۳)

۱۲. کان امیرالمؤمنین (ع) يقول: روحو انفسکم بیدیع الحکمه فانها تکل کما تکل الابدان.

کلّ یکلّ من باب ضرب: تعب و اعیاء و کلّ السیف کلا و کلهً بالكسر و کولاً فهو کلّیل و کال ای غیر قاطع. (فیومی، ۱۴۰۵: ق: ۵۳۸)

۱۳. برای آشنایی تفصیلی یا این معنا بنگرید به مقدمه کافی، ص ۲۶-۳۸

۱۴. این سخن یادآور حدیث معروف سلسله الذهب از امام رضا(ع) است که در نیشابور ایراد کردند و مردمان آنرا نوشتند و در کتابها ضبط شد و حضرت(ع) آنرا با این مقدمه آغاز کردند که: حدیثی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال: حدیثی ابی الصادق جعفر بن محمد، قال: حدیثی ابی ابو جعفر محمد بن علی باقر علم الانبیاء، قال: حدیثی ابی علی بن الحسین سید العابدین قال: حدیثی ابی سید شباب اهل الجنه الحسین، قال: حدیثی ابی علی بن ابی طالب علیهم السلام، قال: سمعت النبی(ص) يقول: قال الله جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی من جاء منکم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی. (صدوق، ۱۳۹۸ه: ص ۲۵).

۱۵. برای آشنایی با نمونه هایی از این اظهارات بدیع! رک: زمردی، ۱۳۸۲: صفحات یازده تا نوزده.

۱۶. ابن اثیر مورخ معروف اهل سنت دربارهٔ مرحوم کلینی می‌نویسد: "الامام علی مذهب اهل البیت" (کلینی، ۱۳۶۳: ص ۲۱ از مقدمهٔ حسینعلی محفوظ).

## منابع

- ۱- نهج البلاغه. (۱۳۸۳ ش). ایران: اسوه، چ پنجم.
- ۲- ابوالحسنی(منذر)، علی. (۱۳۷۸). بوسه بر خاک پی حیدر، تهران: عبرت، چ اول.
- ۳- امید سالار، محمود. (۱۳۸۱). جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ اول.
- ۴- تفضلی، احمد. (۱۳۵۴). ترجمهٔ دانای مینوگ خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ اول.

- ۵- جعفریان، رسول. (۱۳۷۵). تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، تهران: انصاریان، چ اول.
- ۶- جهانبخش، جويا. (۱۳۷۷) "یادداشت‌هایی دربارهٔ دیباجهٔ شاهنامه"، به کوشش محسن باقرزاده، ارج نامهٔ ایرج (جشن نامهٔ ایرج افشار)، تهران: توس، ص ۱۳۹ - ۱۵۱.
- ۷- دشتی، مهدی. (۱۳۸۶). توحید در ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر کنگره، چ دوم.
- ۸- رزمجو، حسین. (۱۳۸۸). قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول.
- ۹- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۸). نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر، تهران: زوار، چ سوم.
- ۱۰- سبحانی، جعفر. (۱۳۷۸). فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم: اخلاق.
- ۱۱- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی. (۱۳۹۸ ق). التوحید، صححه و علق علیه السید هاشم الحسینی الطهرانی، تهران: مکتبه الصدوق، چ اول.
- ۱۲- عسکری، سید مرتضی. (۱۳۸۸). نقش ائمه در احیاء دین، تهران: دانشکدهٔ اصول الدین با همکاری مؤسسهٔ علمی فرهنگی علامه عسکری، چ اول.
- ۱۳- فاطمی، حسین. (۱۳۷۶). "تأثیر قرآن و حدیث بر مقدمهٔ شاهنامه"، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹، ص ۳۹۷ - ۴۰۸.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه از دستنویسی موزه فلورانس، تهران: دانشگاه تهران، چ اول.
- ۱۵- فیومی، احمد بن محمد بن علی. (۱۴۰۵ ق). المصباح المنیر، قم: دارالهجره، چ اول.
- ۱۶- کریستن سن، آرتور. (۱۳۶۸). کیانیان، ذبیح الله صفا. (مترجم)، تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.
- ۱۷- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳). الکافی، علی اکبر الغفاری (مصحح)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ پنجم.
- ۱۸- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۴). مثنوی شریف، عبدالباقی گولپینارلی (نشر و شرح)، توفیق ه سبحانی (مترجم)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
- ۱۹- مهاجرانی، عطاء الله. (۱۳۷۲). خداوند جان و خرد، تهران: اطلاعات، چ اول
۲۰. مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). "مذهب فردوسی"، سید علی محمد سجادی، حاصل اوقات، تهران: سروش، ص ۵۵۷ - ۶۰۰.
- ۲۱- نجمی، محمد صادق. (۱۳۵۹). سیری در صحیحین، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، چ سوم.
- ۲۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۶). مخزن الاسرار، حسن وحید دستگردی (مصحح و محشی)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چ دوم.

